

بررسی زمینه‌های اختلافات سرزمینی ایران و عراق تا آغاز جنگ تحمیلی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۵/۱۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۶/۱۵

نویسنده: دکتر اصغر جعفری ولدانی^۱

چکیده

تا اوایل قرن بیستم، عمده اختلافات ایران و عثمانی به برخی از مناطق و سرزمین‌ها مربوط می‌شد. این اختلافات به موجب عهدنامه‌هایی که از قرن ۷۱ تا دهه اول قرن ۲۰ میلادی بسته شد، حل و فصل گردید. از آن به بعد اختلافات دو دولت در مورد حدود مرزهای فی مابین بود. تا جنگ جهانی اول، عراق بخشی از امپراتوری عثمانی بود اما بعد از فروپاشی عثمانی در جنگ و تشکیل کشور عراق، اختلافات مرزی با این کشور ادامه یافت. عوامل متعددی باعث تطویل اختلافات مرزی و سرزمینی بین ایران با عثمانی و بعدها عراق می‌گردید به نحوی که این اختلافات تا بستن عهدنامه مرزی و حسن همجواری ۱۹۷۵ تداوم داشت. در طول این مقاله می‌کوشیم زمینه‌های اختلافات دو کشور ایران و عراق را با رویکردی تاریخی مورد بررسی قرار دهیم.

کلید واژه‌ها: سلیمانیه، ذهاب، خرمشهر، اروندرود، انگلیس، روسیه

پیشینه اختلافات سرزمینی و مرزی ایران و عراق به آغاز قرن شانزدهم باز می‌گردد. در این زمان، دولت صفوی در ایران تأسیس شد که هدف آن حفظ تمامیت سرزمینی ایران در مقابل توسعه‌طلبی عثمانی بود. دولت عثمانی که در قرن سیزدهم تأسیس شده بود به طور دائم بر متصرفات خود می‌افزود به طوری که به یکی از بزرگ‌ترین و مقتدرترین امپراطوری‌های جهان تبدیل شده بود، بنابراین دولت تازه تأسیس صفوی در مقابل چنین دولتی که از چهارسو، شمال، جنوب، غرب و شرق به پیشروی ادامه می‌داد، ناگزیر به مقاومت بود. تا این زمان بین‌النهرین (عراق کنونی) و قفقاز، بخشی از قلمرو ایران بود، اما امپراطوری عثمانی چشم طمع به این مناطق داشت. در نتیجه، جنگ‌های خونینی بین دو کشور بر سر این مناطق روی داد که گاهی ایران پیروز می‌شد و زمانی دیگر عثمانی بر ایران غلبه می‌کرد و این مناطق بین دو دولت دست به دست می‌گشت. سرانجام با انعقاد عهدنامه قصرشیرین در سال ۱۶۳۹، عراق برای همیشه از ایران جدا و ضمیمه امپراطوری عثمانی گردید. روسیه نیز که پیشرفت به سمت جنوب یعنی ایران و عثمانی را هدف خود قرار داده بود موفق شد بخش‌های زیادی از قلمرو عثمانی را در شمال دریای سیاه و شبه جزیره بالکان و شرق اروپا تصرف کند. همچنین به دنبال دو جنگ با ایران که به بستن عهدنامه‌های گلستان و ترکمنچای منجر شد، قفقاز از ایران جدا و ضمیمه قلمرو روسیه گردید.

جدایی عراق از ایران، به اختلافات خاتمه نداد، اکنون اختلافات دو دولت در مورد برخی مناطق مرزی بود. این امر سبب چندین برخورد نظامی و انعقاد عهدنامه‌های کردان ۱۷۴۶، ارزروم اول ۱۸۲۳ و ارزروم دوم ۱۸۴۷ گردید. به موجب این عهدنامه‌ها اختلافات دو کشور در مورد سلیمانیه، ذهاب و خرمشهر بر طرف شد. ایران از حقوق خود نسبت به سلیمانیه صرف نظر کرد. دولت عثمانی نیز از ادعای خود نسبت به خرمشهر و به طور کلی سواحل شرقی اروندرود چشم‌پوشی نمود. ذهاب نیز بین دو دولت تقسیم گردید. بعد از حل و فصل اختلافات در مورد سرزمین‌ها و مناطق یاد شده، اکنون نوبت تحدید مرزهای دو کشور بود. تحدید مرزها نیز بیش از یک قرن به طول انجامید.

تطویل و تداوم اختلافات مرزی دو کشور علل متعددی داشت از جمله توسعه‌طلبی عثمانی و بعد عراق جانشین آن، اختلافات مذهبی بین دو دولت (شیعه بودن ایرانی‌ها و سنی بودن عثمانی‌ها) و اوضاع نابسامان داخلی ایران که از آشوب‌ها و اغتشاشات داخلی



ناشی می‌شد و فرصت مناسبی را در اختیار عثمانی قرار می‌داد که به ایران تجاوز نمایند. ایلات و عشایر سرحدی از جمله کردها نیز که بین دو کشور تردد می‌کردند به اختلافات دامن می‌زدند. مسأله دسترسی به دریا و تنگناهای ژئوپولیتیکی نیز از جمله دیگر عوامل بود. از سوی دیگر روسیه و انگلیس نیز در تشدید اختلافات مرزی دو کشور نقش اساسی داشتند.

مبانی نظری بحث

امانوئل کانت معتقد بود صلح در میان انسان‌ها یک حالت طبیعی نیست، بلکه آنچه طبیعی و فطری است، منازعه و جنگ است، امیلیانف نیز می‌گوید: «به نظر می‌رسد حالت جنگ برای بشر عادی تر از حالت صلح است. زیرا بشر از ۳۴۰۰ سال تاریخ خود، تنها ۲۰۴ سال را در صلح گذرانیده است» (بهزادی، ۱۳۵۲: ۱۴۳). بسیاری مانند کارل مارکس، گئورگ زیمل، رالف دارندورف، جسی برنارد و لوئیس کوزر منازعه را امری مثبت می‌دانند و آن را وسیله مفیدی برای حل اختلافات در داخل و در میان کشورها به شمار می‌آورند.

نظریه‌پردازانی که به «کارکردی بودن منازعه» اعتقاد دارند، می‌گویند منازعه نه تنها سبب یکپارچگی گروه می‌شود، بلکه به ایجاد هویت گروهی نیز کمک می‌کند و بر انسجام گروه می‌افزاید. متخصصین روابط بین‌الملل و اقتصاددانان، منازعات را بر اساس نتایج عملی آنها و تحلیل هزینه - فایده ارزیابی می‌کنند (دوثرتی، فالتز گراف، ۱۳۷۲: ۴۸۰).

اچ. ال نیبرگ این‌گونه استدلال می‌کند که: ۱. خشونت یکی از اشکال طبیعی رفتار سیاسی است؛ ۲. تهدید به کاربرد خشونت و وارد ساختن ضربه‌ای دردناک، همیشه وسیله سودمندی برای چانه‌زنی سیاسی در جوامع داخلی و بین‌المللی خواهد بود؟ ۳. طرف ناراضی از وضع موجود جدی است و طرف مقابل را وادار می‌کند یا به سازش و تعدیل تن دردهد یا منتظر افزایش خطر خشونت باشد.

نظریه‌های مربوط به منازعات را می‌توان به دو دسته خرد و کلان تقسیم کرد. نظریه‌های خرد، ریشه‌های منازعه را در طبیعت انسان جستجو می‌کنند. روانشناسان، زیست‌شناسان، نظریه‌پردازان تصمیم‌گیری و نظریه‌پردازان بازی‌ها از این جمله‌اند. نظریه‌های کلان، ریشه‌های منازعه را در نهادهای اجتماعی می‌دانند. این نظریه‌ها ریشه‌های منازعه را در سطح گروه‌ها، اجتماعات، نهادهای اجتماعی، طبقات اجتماعی، جنبش‌های سیاسی، واحدهای مذهبی یا قومی، دولت‌های ملی و ائتلافات مورد بررسی قرار می‌دهند. جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان،



جغرافی دانان، نظریه پردازان سازمان و ارتباطات، دانشمندان علوم سیاسی و روابط بین الملل و نظریه پردازان سیستم‌ها در این گروه قرار دارند.

کنت والتز در کتاب خود به نام «انسان، دولت و جنگ»، منشاء منازعات را در ۳ مورد طبیعت و رفتار انسان‌ها، ساختار درونی دولت‌ها و فقدان مرجع بین‌المللی می‌داند. اصولاً جامعه انسانی شامل افراد به طور اعم است و چون انسان، کانون کارزار، تمایلات و تنفرات مختلف و متضاد است، پس جامعه انسانی، شامل جنگ و منازعه افراد جنگجو و ستیزه طلب هست، بنابراین بشر طبعاً در جنگ و ستیز زندگی می‌کند و به قول هابز، پدیده «جنگ همه علیه همه» امری طبیعی است. هابز عقیده دارد در صحنه سیاست بین‌المللی و روابط خارجی، کشورها هنوز «دوران طبیعی منازعه دائم» و «جنگ همه علیه همه» را - که قانون و پدیده‌ای طبیعی است - می‌گذرانند. دولت‌ها برای تأمین امنیت و آسایش خود در صحنه بین‌المللی تا به حال چاره‌ای نیندیشده‌اند زیرا حکومتی نظیر حکومت داخلی در صحنه بین‌المللی وجود ندارد که قدرت طلبی و ستیزه جویی طبیعی دولت‌ها را تحت نظم و کنترل درآورد. لذا هر دولتی در روابط خارجی خود با سایر دولت‌ها طوری زندگی سیاسی خویش را تنظیم می‌کند که بهتر بتواند امنیت و منافع ملی خود را کسب و حفظ کند.

یکی از عواملی که موجب بروز منازعه بین دولت‌ها می‌شود، توسعه طلبی است. به نظر هالیستی، کشورها در سیاست خارجی خود اهداف متعددی را دنبال می‌کنند که یکی از آنها توسعه طلبی است. بعضی دولت‌ها به سرزمین‌های همجوار چشم‌داشت دارند و این امر به منازعه منجر می‌شود. جرمی بنتام عقیده داشت مبارزه برای به دست آوردن سرزمین، منشاء تمام منازعات بین‌المللی است. هالفورد مکیندر معتقد بود تاریخ چیزی جز مبارزه برای به دست آوردن سرزمین‌ها نیست. به باور او جنگ، همیشه کوششی برای به دست آوردن هر چه بیشتر سرزمین‌ها است (Black and Thompson, 1963:65).

به نظر اسپایکمن، توسعه طلبی مسیری در پیش می‌گیرد که کمترین مقاومت را در برابر خود بیابد. قلمروهای جدید فتح می‌شوند و به عنوان سکوی برای پیشروی‌های بعدی مورد استفاده قرار می‌گیرند. موانع طبیعی مانند رودخانه‌ها، کوه‌ها و نیز تمایل برای دست داشتن فراز و نشیب دره‌های رودخانه‌ها، تلاش برای دست یافتن به دریا و تسلط بر نقاط استراتژیک مجاور راه‌های ارتباطی، حد و مرز توسعه طلبی را تعیین می‌کند. در هر دوره از تاریخ، مرزهای دولت‌ها نمایان‌کننده رابطه نسبی قدرت آنهاست. اسپایکمن بر این باور است با افزایش جمعیت جهان و تجاوز دولت‌ها به حریم یکدیگر، استعداد بروز

منازعه افزایش می‌یابد (دوئرتی، فالترز گراف، ۱۳۷۲: ۶۳-۶۲).

خاورمیانه، منطقه‌ای است که طی سال‌های گذشته بیش از سایر مناطق جهان با منازعه روبرو بوده است. در منازعات بین کشورهای خاورمیانه، مؤلفه‌های بسیاری تأثیرگذارند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: اختلافات مرزی-سرزمینی، اختلافات قومی-مذهبی، تعارضات ایدئولوژیکی، نفت و دخالت قدرت‌های بزرگ. بسیاری از کشورهای خاورمیانه با یکدیگر اختلافات مرزی و سرزمینی دارند، به نحوی که دو دولت را نمی‌توان نام برد که با یکدیگر اختلافات مرزی و سرزمینی نداشته باشند. نکته مهم‌تر این‌که اختلافات مرزی و سرزمینی دولت‌های منطقه با یکدیگر همواره منشاء بسیاری از منازعات بوده است.

بعد از اختلافات مرزی-سرزمینی، تعارضات ایدئولوژیکی بیشترین نقش را در منازعات داشته‌اند. این مسأله بیش از هر کشور دیگری، در اختلافات مرزی و سرزمینی ایران و عراق موثر بوده است. تا سال ۱۹۵۸، ایران و عراق با یکدیگر اختلافات ایدئولوژیکی نداشتند در نتیجه، روابط آنها عادی بود. هر دو دولت سلطنتی، طرفدار غرب و محافظه کار بودند، اما با به قدرت رسیدن عبدالکریم قاسم و تمایلات چپ این رژیم، عامل ایدئولوژی نیز به اختلافات ایران و عراق افزوده شد. این مسئله، اختلافات مرزی دو کشور را تشدید کرد و به بروز بحران اروندرود در سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ منجر شد. در سال ۱۹۶۸ نیز با به قدرت رسیدن حزب بعث، مجدداً ایدئولوژی بعث منازعات بین ایران و عراق را تشدید کرد که نمونه آن بحران اروندرود در سال ۱۹۶۹ است.

ایدئولوژی حزب بعث اصولاً توسعه‌طلبانه است. یکی از اصول آن وحدت است، وحدت به این مفهوم که اعراب باید تحت لوای یک حکومت قرار گیرند و آن هم حکومت حزب بعث عراق است. در اندیشه میشل عفلق، بنیانگذار حزب بعث، انعکاسی از اندیشه «هردر» مبنی بر این‌که هر ملت رسالت ویژه‌ای دارد که باید آن را به انجام برساند، دیده می‌شود. در اساسنامه حزب بعث آمده هر ملتی رسالتی دارد که به اتکای همان رسالت به احیا و تکامل ارزش‌های خویش می‌پردازد. ملت عرب نیز دارای همین رسالت می‌باشد. بنابراین شعار اصلی حزب بعث «امه عربیه واحده ذات رساله خالده» یعنی «یک ملت با یک مأموریت ابدی» است (Gordon, 1969:128).

ایدئولوژی بعث بر این مبنا استوار است که اعراب با وجود تقسیم شدن به کشورهای مختلف، همیشه ملت واحدی را تشکیل می‌دهد و حال نیز باید مرزهای بین دولت‌های عربی از میان برداشته شود و اعراب بار دیگر ملت واحدی را تشکیل دهند. به نظر عفلق



این رسالت تنها زیر پرچم حزب بعث امکان‌پذیر است. هدف حزب بعث از رسالت تاریخی، احیاء مجد و عظمت اعراب در دوره امویان و عباسیان است. در واقع، قلب تپنده ایدئولوژی حزب بعث در همین جاست. در اینجا است که می‌توان علت اساسی سیاست‌های توسعه‌طلبانه و تجاوزکارانه حزب بعث عراق را درک کرد (Binder, 1964). در راستای همین سیاست‌های توسعه‌طلبانه بود که عراق ادعای حاکمیت مطلق بر اروندرود، خوزستان ایران و کویت را نمود. عراقی‌ها کویت را استان نوزدهم عراق و کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس را «امارات ماوراء کویت» می‌نامیدند.

از طرف دیگر، ایجاد یک امپراتوری واحد عربی بدون توسل به زور و تجاوز امکان‌پذیر نیست. به همین دلیل اساسنامه حزب بعث عراق، مبارزه و جنگ را برای تغییر اوضاع نامناسب در جهان عرب اجازه می‌دهد. مبارزه‌طلبی، توسل به زور و خشونت و ایجاد ترور و وحشت از خصوصیات بارز حزب بعث عراق است. میشل عفلق در تشریح بخش مربوط به مأموریت جاودانه عرب، به مبارزه با خطرات بزرگ، جنگیدن و رفع موانع اشاره کرده و تأکید می‌کند مبارزه تا نجات ملت بزرگ عرب در همه جا خواهد بود و سپس چنین ادامه می‌دهد: «در هر کجا که ملت عرب به کشورهای مختلف تجزیه یا بدون سرزمین شده و یا موجبات ایجاد یک کشور مصنوعی و ساختگی فراهم گردیده است، می‌بایست مبارزه تا اتصال این قطعات به یکدیگر و تشکیل و تأسیس امپراتوری یک پارچه و طبیعی عرب ادامه یابد» (Karpat, 1968:287). در همین راستا بود که عراق به ایران و کویت تجاوز کرد. عراق همچنین بارها به اردن و عربستان سعودی تجاوز کرده و قسمت‌هایی از سرزمین‌های این کشورها را به تصرف خود درآورده است.

پیشینه اختلافات مرزی ایران و عراق

تا اوایل قرن نوزدهم، ایران با توسعه‌طلبی عثمانی روبرو بود. اما اکنون با تهدید بزرگ‌تری روبرو شده بود و آن توسعه‌طلبی روسیه بود. جنگ‌های ایران و روسیه موجب از دست رفتن بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های ایران گردید. علاوه بر آن، این امر سبب افزایش نفوذ روسیه در ایران به زیان انگلیس گردید. روسیه برای این که ایران را از اندیشه بازپس‌گیری سرزمین‌های قفقاز منصرف نماید، آن را به اشغال افغانستان تحریک می‌کرد. افغانستان تا این زمان بخشی از قلمرو ایران بود، اما در مواردی حاکمان آن از دستور دولت مرکزی سرپیچی و شورش می‌کردند. به همین دلیل به دنبال شورش‌هایی که در سال ۱۸۳۷ در

هرات روی داد، ایران این شهر را محاصره کرد. دولت انگلیس که اقدام ایران را به تحریک دولت روسیه می‌دانست، برای دست کشیدن ایران از محاصره هرات، علیرضا پاشا حاکم بغداد را تحریک کرد که به خرمشهر حمله نماید، در نتیجه خرمشهر اشغال و خسارات زیادی به آن وارد شد. محمدشاه دست از محاصره هرات برداشت و آماده جنگ با عثمانی شد؛ اما روس و انگلیس مداخله کردند و قرار شد با میانجی‌گری این دو قدرت بزرگ، ایران و عثمانی از طریق مذاکره، اختلافات خود را حل و فصل کنند. این مذاکرات ۴ سال به طول انجامید و سرانجام به انعقاد عهدنامه ارزروم ۱۸۴۷ منجر گردید.

به موجب ماده ۲ عهدنامه، دولت ایران پذیرفت سرزمین‌های غرب ذهاب از آن عثمانی است و دولت عثمانی نیز پذیرفت نواحی شرق ذهاب و دره کرند متعلق به ایران است. دولت ایران همچنین متعهد شد از هرگونه ادعایی نسبت به شهر و ولایت سلیمانیه صرف نظر نموده و در امور آن به هیچ وجه دخالت نکند و دولت عثمانی نیز تعهد نمود که شهر و بندر خرمشهر، جزیره آبادان، لنگرگاه و به طور کلی سرزمین‌های ساحل شرقی اروندرود که در تصرف ایران است را متعلق به ایران شناخته و در آن مداخله نکند. علاوه بر آن، کشتی‌های ایرانی مجاز شدند با آزادی کامل در اروندرود، از محلی که رودخانه به دریا می‌ریزد تا محل تلاقی مرزهای دو دولت، رفت و آمد کنند.

سرآرنولد ویلسن، مأمور انگلیس در کمیسیون تحدید حدود ایران و عثمانی در ۱۹۱۴، در مورد عهدنامه دوم ارزروم می‌نویسد: «به موجب عهدنامه ارزروم، تمام اختلافات و مشکلات مربوط به مرزها، امور قبایل و مقررات کشتیرانی در اروندرود به طریقه مسالمت‌آمیز حل و فصل شد. عهدنامه مذکور نقش مهمی در تاریخ اختلافات مرزی ایران و عثمانی ایفا کرده و موجب تفسیرهای مختلف و چندین شکایت شده است» (Wilson, 1917: 269). یکی از این تفسیرها، از سوی دولت عثمانی صورت گرفت. دولت عثمانی در جریان مذاکرات ارزروم تلاش کرد علاوه بر تصرف سلیمانیه، بنادر خرمشهر و آبادان و به طور کلی سرزمین شرق اروندرود را جزء خاک عثمانی قلمداد کند، اما به علت قدرت استدلال و تلاش‌های امیرکبیر، موفق نشد و ناگزیر روش دیگری در پیش گرفت. دولت عثمانی ۵۲ روز قبل از امضای عهدنامه ارزروم، ضمن تبانی قبلی با سفرای انگلیس و روس، یادداشتی برای ایشان ارسال نمود و به بهانه مبهم بودن برخی از مواد عهدنامه، پرسش‌هایی را مطرح کرد که توسط سفرای مذکور پاسخ داده شد. به موجب یادداشت توضیحی، خرمشهر از اطراف به مرز عثمانی محدود می‌گردید و منطقه ساحل چپ



اروندروود که در تصرف عشایر ایرانی بود و بنا برنص صریح عهدنامه دوم ارزروم، ملک ایران شناخته می‌شد، از مالکیت ایران خارج و به دولت عثمانی واگذار می‌گردید (آدمیت ، ۱۳۴۸: ۱۵۰).

انگلیس، مدافع «یادداشت توضیحی» و خواهان محدود کردن حاکمیت ایران بر خرمشهر و اروندرود بود. حتی در کنفرانس ارزروم کوشید خرمشهر از ایران جدا شده، به تصرف عثمانی درآید. شیل، وزیر مختار انگلیس در تهران، در این باره به لرد کرزن نوشته است: «حال که دولت عثمانی از پشتیبانی دو دولت میانجی روس و انگلیس برخوردار است و تأویل‌هایی که از چند نکته مشکوک عهدنامه گردیده، با تأیید و تصویب رسمی آن جناب و موسیو استینف بوده است، دولت ایران هر دست و پا و کوششی که در ابطال آنها کند، دستش به جایی نخواهد رسید» (آدمیت ، ۱۳۴۸: ۱۵۳).

انگلیس و روس برای تحمیل «یادداشت توضیحی» فشار زیادی را بر دولت ایران وارد کردند. زمانی که میرزا محمدعلی خان برای مبادله اسناد تصویب عهدنامه وارد اسلامبول شد، سفرای دولت‌های یادشده مبادله اسناد را به امضای «یادداشت توضیحی» توسط وی مشروط نمودند. سرانجام نامبرده بر اثر تهدید و تطمیع سفرای مذکور، خودسرانه «یادداشت توضیحی» را امضا کرد و به هنگام این کار، خود به این موضوع اشاره نمود. دولت ایران بعد از اطلاع از این امر، عمل میرزامحمدعلی را خودسرانه و مبادله اسناد تصویب عهدنامه و یادداشت مذکور را به آن صورت، باطل و غیرمعتبر اعلام کرد (آدمیت ، ۱۳۴۸: ۱۵۵).

به این ترتیب، عهدنامه ارزروم نتوانست به اختلافات مرزی ایران و عثمانی خاتمه دهد، اما دو قدرت بزرگ به ویژه بریتانیا، به اهداف خود رسیدند. در نتیجه انعقاد آن عهدنامه، کنترل بحران در دست دو قدرت میانجی گرفتار افتاد و این امر به آنها اجازه داد تا بحران را تثبیت نموده، به مداخله در امور منطقه ادامه دهند. در نیم قرن بعد، روسیه و انگلیس موفق شدند امتیازات مهمی در ایران به دست آورند. به گفته لرد کرزن، طراح اصلی سیاست بریتانیا در خاورمیانه «ایران یکی از مهره‌های حساس در صحنه شطرنج جهان بود که برای تسلط بر جهان با آن بازی می‌شد» (Curzon, 1966:4).

با آغاز قرن بیستم، دو عامل جدید بر اختلافات مرزی ایران و عثمانی اثر گذاشت و بر بازی شطرنج خاورمیانه اضافه شد. عامل نخست، ظهور سیاست «به سوی شرق» آلمان و دومین عامل، «کشف و استخراج نفت» بود. آلمانی‌ها بعد از دوره بیسمارک می‌کوشیدند در ایران و عثمانی نفوذ کنند. آنها موفق به گرفتن امتیاز خط آهن برلن - اسلامبول - بغداد



از عثمانی شدند. تا سال ۱۹۱۰، قسمت اعظم این خط آهن تکمیل شده و یا در دست ساختمان بود. دولت ایران نیز به منظور ایجاد موازنه در برابر دو قدرت بزرگ، به سوی آلمان روی آورد. آلمانی‌ها موافقت کردند در تأسیس یک خط آهن در شمال ایران و ایجاد نیروی دریایی ایران در خلیج فارس همکاری نمایند. اما این طرح‌ها با مخالفت شدید روس و انگلیس رو به رو شد و به اجرا در نیامد. لرد لانسدون، وزیر خارجه انگلیس، در ۱۹۰۳ در مجلس لردها اظهار داشت «ما تأسیس ایستگاه دریایی و تأسیسات بندری را در خلیج فارس به وسیله هر دولتی که باشد، تهدیدی جدی علیه منافع بریتانیا می‌دانیم و به وسایل مختلف از آن جلوگیری خواهیم کرد». روزنامه تایمز نیز در همان زمان نوشت: «... این به مثابه دکترین مونروئه ما در خاور مسلمان است و ما نمی‌توانیم از آن صرف‌نظر کنیم» (وادالا، ۱۳۶۴: ۸۳).

کشف و استخراج نفت در ایران (۱۹۰۸) نیز بر مسئله مرزهای ایران و عثمانی اثر گذاشت. پس از کشف نفت، شرکت نفت ایران و انگلیس تأسیس شد. متعاقب آن، نیروی دریایی انگلیس تصمیم گرفت سوخت کشتی‌های خود را از زغال سنگ به نفت تبدیل کند. از سوی دیگر جستجوی نفت و سپس صدور آن، استفاده از اروندرود را برای شرکت نفت ایران و انگلیس بیش از پیش افزایش داد. از طریق اروندرود وسایل سنگین حفاری حمل می‌شد و پس از استخراج نفت به مقدار تجاری، حمل و نقل آن از رودخانه سهل‌تر و ارزان‌تر بود (Melamid, 1967: 352). اما این امر، انگلیس را با مسائل فنی و حقوقی پیچیده‌ای در اروندرود روبه‌رو می‌کرد، زیرا رژیم حقوقی عهدنامه ارزروم در این زمان پاسخگوی نیازهای انگلیس نبود. به همین دلیل دولت انگلیس در ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۳ قراردادی را با دولت عثمانی منعقد کرد که به موجب آن امپراطوری عثمانی راهنمایی کشتی‌ها، نصب چراغ‌های روشنایی و خدمات مربوط به پلیس رودخانه به وسیله دولت انگلیس را در اروندرود به رسمیت شناخت.

همه عواملی که بیان شد، در بستن پروتکل اسلامبول ۱۹۱۳ و صورتجلسات تحدید حدود ۱۹۱۴ مؤثر بود. بر اساس پروتکل اسلامبول، مرز بین ایران و عثمانی در اروندرود، به جز یک استثناء - در مقابل خرمشهر - ساحل ایرانی رودخانه تعیین شد. در حالی که آرنولد ویلسن که مأمور دولت انگلیس در کمیسیون تحدید مرزهای ایران و عثمانی بود نوشته است که تا این زمان «مرز بین ایران و عثمانی در شط‌العرب بر اساس موازین حقوق بین‌الملل تالوگ بوده و عملاً اجرا می‌شده است» (Wilson, 1914: 281).



از سوی دیگر، دولت انگلیس بخش وسیعی از سرزمین‌های ایران واقع در قسمت مرکزی مرز را با گشاده دستی به دولت عثمانی بخشید تا مانع از نزدیکی بیشتری آن به آلمان گردد. به طوری که ۷۰۰ مایل مربع از سرزمین‌های ایران را که به «اراضی انتقالی» معروف است، به عثمانی واگذار کرد که شامل سرزمین‌های نفت‌خیز نفت‌خانه و خانقین عراق است.

براساس ماده ۲ پروتکل اسلامبول، یک کمیسیون مشترک مرزی با مشارکت نمایندگان ایران، عثمانی، روسیه و انگلیس برای علامت‌گذاری مرزهای دو کشور تشکیل گردید. این کمیسیون در مدت ۹ ماه فعالیت خود ۲۲۷ ستون مرزی را نصب کرد، اما به علت پیش آمدن جنگ جهانی اول، فعالیت آن متوقف شد. صورتجلسات این کمیسیون نیز ضمیمه پروتکل اسلامبول گردید. اما پروتکل اسلامبول و صورتجلسات منضم به آن هرگز صورت قطعی و قانونی به خود نگرفت، زیرا به تصویب مجالس ایران و عثمانی نرسید (Melamid, 1967:354).

در جریان جنگ جهانی اول، دولت‌های بزرگ بر اساس قراردادهایی که بین خود بستند از جمله قرارداد سایکس-پیکو، متصرفات عثمانی را بین خود تقسیم کردند. در کنفرانس صلح پاریس نیز که برای بررسی وضع دولت‌های مغلوب در جنگ از جمله عثمانی در سال ۱۹۱۹ تشکیل شد، دعاوی ارضی زیادی از طرف دولت‌های مختلف در این کنفرانس اقامه شد و به این ترتیب، موقعیت خوبی برای دولت ایران فراهم شده بود تا اختلافات سرزمین‌های خود با عثمانی را در این کنفرانس مطرح کند. از سوی دیگر، دولت ایران که قرارداد ۱۹۱۹ را با انگلیس منعقد کرده بود، امیدوار بود آنها از درخواست‌های ایران حمایت کنند (وادالا، ۱۳۶۴: ۸۵).

نصرت‌الدوله فیروز، وزیر امور خارجه ایران، برای جلب حمایت بریتانیا چندین بار با لرد کرزن، وزیر امور خارجه انگلیس، ملاقات و مذاکره کرد و در مورد دعاوی سرزمینی و اصلاحات مرزی ایران یادداشتی نیز تسلیم وی نمود. در این یادداشت گفته شده بود: «در غرب کشور، دولت ایران آن قسمت از باریکه مرزی را که اغلب چراگاه گوسفندان واحشام و ایلات چادرنشین ایرانی است برای خود مطالبه می‌کند. این چادرنشینان در فصول مختلف سال گاهی این طرف و گاهی آن طرف مرز به سر می‌برند. ملحق شدن این نوار ارضی به خاک ایران، مرزهای غربی کشور را تا حدودی به وضع طبیعی آنها، به همان نحو که در زمان سابق بوده، می‌رساند. از آن طرف، تذکر این نکته لازم است که نوار



مرزی مزبور از آب‌های جبال ایران مشروب می‌شود و ماهیت زمین و آداب و روحیات ساکنان آن نشان می‌دهد که این منطقه همواره جزئی لاینفک از خاک ایران بوده است. الحاق این باریکه ارضی به ایران، ضمناً متضمن فایده دیگری هم است و آن خاتمه دادن به مناقشاتی است که ممکن است اشکالاتی را در روابط ایران با همسایگانش ایجاد کند. نیز به مشاجراتی که معمولاً در نتیجه تجاوزات مرزی ایلات چادر نشین پیش می‌آید و عواقب ناشی از این گونه تجاوزات، برای همیشه پایان داده خواهد شد» (جعفری ولدانی، ۱۳۷۷: ۱۸۸).

به موجب این یادداشت، بخشی از کردستان و ذهاب که از ایران جدا و به خاک عثمانی ضمیمه شده بود، به ایران باز می‌گشت. حقوق و دعاوی ایران بر سرزمین‌های یاد شده مبتنی بر تملک قبلی، یگانگی نژاد، مذهب، زبان، آداب و سنن، ملاحظات جغرافیایی و استراتژیکی و علاقه مردمان مناطق مذکور برای پیوستن به ایران بود. اما دولت انگلیس نسبت به واگذاری سرزمین‌های یاد شده به ایران به شدت مخالفت کرد (همان، ۱۸۹).

لرد کرزن در حالی که با درخواست ایران مخالفت می‌کند و به وزیر امور خارجه ایران اظهار می‌دارد اصلاح خطوط مرزی ایران (واقع در قسمت کردستان) عملی نیست، در همان حال به سرپرسی کاکس، وزیر مختار انگلیس در تهران می‌نویسد: «همیشه بر این عقیده بوده‌ام که اگر روزی قرار باشد در خطوط مرزی ایران تجدید نظر به عمل آید، باز در همین ناحیه مرزی واقع میان کردستان ایران و کردستان عثمانی است که می‌توان به طور منصفانه از دعاوی ایران حمایت کرد...» (Curzon, 1966: 25).

دلیل انگلستان برای عدم موافقت با درخواست ایران، این بود که دولت ایران در جنگ مشارکت نداشته و بی‌طرف بوده است. اما در واقع دلیل اصلی آن انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ با دولت ایران بود که ایران را دولت دست نشانده انگلیس قرار می‌داد. دولت مردان ایران درک درستی از سیاست انگلیس نداشتند. آنها تصور می‌کردند با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، انگلیس از درخواست‌های آنها پشتیبانی خواهد کرد. در حالی که دولت مردان لندن نه تنها با درخواست‌های ایران مخالفت کردند بلکه مانع از شرکت نمایندگان ایران در کنفرانس گردیدند، زیرا اگر انگلیس اجازه می‌داد که نمایندگان ایران در کنفرانس شرکت کنند، مفهوم ضمنی آن، این بود که دولت ایران، دولت مستقلی است (جعفری ولدانی، ۱۳۷۷: ۱۸۹).



تأسیس دولت عراق؛ تداوم اختلافات مرزی

به دنبال فروپاشی دولت عثمانی در جنگ جهانی اول، دولت انگلیس از به هم پیوستن سه استان بصره، بغداد و موصل، دولت عراق را ایجاد کرد و امیر فیصل پسر شریف حسین را به عنوان پادشاه عراق انتخاب نمود. سپس در ۱۰ اکتبر ۱۹۲۲ بر اساس قراردادی که با دولت عراق بست، آن را تحت سرپرستی خود قرار داد (وادالا، ۱۳۶۴: ۸۸). با تأسیس دولت عراق، اختلافات مرزی ادامه یافت. دولت عراق به عنوان جانشین دولت عثمانی، خود را وارث معاهدات منعقد شده قبلی می‌دانست. با این تفاوت که سیاست دولت عراق در مورد اختلافات مرزی در مقایسه با دولت عثمانی، افراطی‌تر و انعطاف‌ناپذیرتر بود. دلیل آن، یکی بروز احساسات ناسیونالیستی افراطی در عراق و دیگری پشتیبانی دولت انگلیس از دولت عراق به خاطر منافع مشترک بود. اما دولت ایران معتقد بود عهدنامه‌هایی که بین دولت‌های ایران و عثمانی بسته شده، هرگز شکل قانونی به خود نگرفته و لذا عهدنامه‌ای بین دو دولت وجود ندارد که با تغییر حاکمیت، استمرار یابد. بر این اساس، دولت ایران پیشنهاد بستن عهدنامه جدیدی را می‌کرد (جعفری ولدانی، ۱۳۷۷: ۱۹۰).

از سوی دیگر، دولت انگلیس به موجب قرارداد ژوئیه ۱۹۱۳ با دولت عثمانی که نظارت بر کشتیرانی در اروندرود را به دست آورده و برای اداره این رودخانه هیئت مدیره بندر بصره را ایجاد کرده بود، با انعقاد قراردادی با دولت عراق، اداره این رودخانه را به آن واگذار کرد. اما دولت ایران با ارسال چندین یادداشت، به این امر اعتراض کرد. دولت ایران بر این نظر بود که اروندرود یک رودخانه مرزی است و اداره آن باید توسط دو دولت صورت گیرد (وادالا، ۱۳۶۴: ۸۹).

سرانجام با دخالت دولت انگلیس در سال ۱۹۳۷ یک قرارداد مرزی جدید بین دو دولت بسته شد. به موجب این عهدنامه، مرزهای ایران و عراق، طبق پروتکل اسلامبول و صورتجلسات تحدید حدود منضم به آن تعیین شد. تنها یک استثناء در این مورد در نظر گرفته شد و آن تعیین خط تالوگ در مقابل آبادان بود. این امر نیز به این علت بود که دولت انگلیس که امتیاز نفت ایران را داشت، به راحتی بتواند از بندر آبادان استفاده کند. در مورد رژیم حقوقی اروندرود نیز مقرر شد دو دولت یک قرارداد جداگانه منعقد نمایند. اما دولت عراق هرگز حاضر به بستن این قرارداد نشد. به این ترتیب تلاش یکصد ساله ایران برای احقاق حقوق خود از میان رفت. زیرا دولت ایران پروتکل اسلامبول ۱۹۱۳ و صورتجلسات تحدید حدود ۱۹۱۴ را که قسمتی از آب‌ها و سرزمین‌های ایران را به عثمانی



واگذار می‌کرد، پذیرفت. در حالی که همانطور که گفته شد تا این زمان دولت ایران حاضر نشده بود بر اعتبار قراردادهای یاد شده صحه بگذارد (جعفری ولدانی، ۱۳۷۷: ۱۹۱).

با به قدرت رسیدن حزب بعث در عراق در ژوئیه ۱۹۶۸، اختلافات مرزی ایران و عراق تشدید شد و علت آن ناشی از ایدئولوژی حزب بعث بود. حزب بعث مقاصد توسعه‌طلبانه و تجاوزکارانه خود را نسبت به ایران از همان زمان به قدرت رسیدن آغاز کرد. به طوری که در آوریل ۱۹۶۹ بحران شدیدی را در روابط دو دولت به وجود آورد. در این تاریخ معاون وزارت خارجهٔ عراق، سفیر ایران در بغداد را احضار کرده، به وی چنین اظهار داشت: «دولت عراق شطالعرب را جزئی از قلمرو خود می‌داند و از دولت ایران تقاضا دارد به کشتی‌هایی که پرچم ایران را در شطالعرب برافراشته‌اند دستور داده شود پرچم ایران را پایین بیاورند و اگر از نفرات نیروی دریایی کسی در کشتی باشد خارج شود، در غیر این صورت دولت عراق مأمورین نیروی دریایی ایران را با توسل به زور از کشتی خارج خواهد ساخت و در آینده اجازه نخواهد داد کشتی‌هایی که مقصد آنها بنا در ایران است وارد شطالعرب شوند» (وزارت امور خارجه، ۱۳۴۸: ۸۳).

دولت ایران در مقابل، عهدنامهٔ ۱۹۳۷ را به علت لغو یک جانبهٔ آن از طرف دولت عراق به طور رسمی فسخ کرده، اعلام آمادگی نمود که برای انعقاد عهدنامهٔ جدیدی که در عمل حقوق ایران را در اروندرود تأمین سازد، با دولت عراق وارد مذاکره شود. اما دولت عراق از دادن پاسخ مثبت به درخواست دولت ایران خودداری کرد و در نتیجه، دولت ایران برای تثبیت حقوق خود در اروندرود، کشتی ابن سینا و آریافر را اسکورت نمود. این دو کشتی با استفاده از پرچم ایران و راهنمایان ایرانی، راه اروندرود را به سوی خلیج فارس در پیش گرفتند (جعفری ولدانی، ۱۳۷۷: ۱۹۱).

مقاصد توسعه‌طلبانه دولت عراق به حاکمیت مطلق بر اروندرود خلاصه نمی‌شد، بلکه این رژیم نسبت به خوزستان ایران نیز چشم طمع داشت. به عنوان مثال، صالح مهدی عماش، معاون نخست وزیر و وزیر کشور عراق، در سال ۱۹۶۹ اظهار داشت: «عراق هرگز به طور جدی در مورد شطالعرب با ایران اختلاف نداشته است، شطالعرب جزئی از خاک عراق است. اختلاف در مورد عربستان [خوزستان] بوده که قسمتی از خاک عراق است و در دوره قیومیت خارجی ضمیمه ایران شده و بر خلاف خواست مردم عراق، اهواز نامیده می‌شود» (Chubin-Zabih 1974:188).

علاوه بر آن، حزب بعث عراق از همان آغاز سعی می‌کرد در بین اعراب، به ویژه مردم عراق، کینه و دشمنی نسبت به ایرانیان را پرورش دهد. دولت بعث عراق برای این منظور



از تمام امکانات خود استفاده می‌کرد، از جمله با یادآوری خاطره جنگ قادسیه تلاش می‌نمود تا روحیه جنگ‌طلبی را در اعراب زنده کند. به عنوان مثال، صالح مهدی عماش، معاون نخست وزیر عراق، قصیده‌ای در مجلس جشنی در آوریل ۱۹۷۰ خواند و در آن تلاش کرد تا خاطره جنگ قادسیه را زنده کند. یکی از رسانه‌های گروهی ایران در این مورد نوشت:

«... این مسأله که آقای عماش در میان آن همه یادگارهای درخشان از همکاری‌ها و هم‌مرزی‌های ایرانیان و اعراب، این یکی را برای طبع آزمایی برگزیده، تصادفی نیست، زیرا تنها در این موارد است که سیاست کینه‌توزی و فتنه‌انگیزی می‌تواند زمینه‌ای برای خودنمایی بیابد. معاون نخست وزیر عراق شاید از توجه به این نکته غافل است که مجاهدان صدر اسلام، پیروزی قادسیه را برای اسلام (نه اعراب) کسب کردند... اما... در پس این تخیلات شاعرانه، همان شووینسم خطرناکی نهفته است که یکی از وجوه مشترک بعضی‌ها و فاشیست‌هاست. وقتی آقای عماش از راندن «مجوسان» از این سوی دجله و فرات سخن می‌گوید، تنها در پی سر هم کردن کلمات نیست؛ این به راستی نقشه‌ای حساب شده و هدفی است روشن که نمونه‌ای از آن را سال پیش در ماجرای اروندرود دیدیم....». در ادامه این مطلب آمده است: «ایران کهنسال از این دیوانگان متجاوز در کنار مرزهای خود بسیار دیده است، اما اگر امروز کشوری به نام ایران با ۲۵ قرن تاریخ مدون برجاست، به آن سبب است که ملت ایران بیدار است و می‌داند چگونه و کی با خطر به مقابله برخیزد. ما از تاریخ و از آن جمله از جنگ قادسیه تجربه بسیار آموخته‌ایم و لوای اسلام را نه برای خونریزی و وحشت، بلکه برای دوستی و برادری برافراشته‌ایم» (پارسادوست، ۱۳۶۷: ۶۶).

به هر حال سیاست‌های توسعه‌طلبانه حزب بعث در حرف خلاصه نشد. بلکه نیروهای عراقی به کرات به ایران تجاوز کردند. به طوری که از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۵ مرزهای دو کشور به کرات شاهد برخوردهای نظامی بود. یکی از شدیدترین این نبردها معروف به «یکشنبه خونین» در دسامبر ۱۹۷۳ بود. در این نبرد طرفین از تجهیزات سنگین نظامی استفاده کردند و در نتیجه آن بسیاری از نیروهای نظامی طرفین کشته و یا زخمی شدند. متعاقب آن عراق از ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کرد. به دنبال آن ویکمن مونز، نماینده کورت والد‌هایم دبیرکل سازمان ملل، در رأس هیأتی از مرزهای ایران و عراق بازدید کرد و گزارش خود را به دبیرکل ارائه کرد (همان، ۵۵).

شورای امنیت پس از بررسی و مطالعه گزارش نماینده دبیرکل، به تنظیم قطعنامه شماره ۳۴۸ مبادرت کرد. در این قطعنامه گفته شده بود که طرفین در موارد زیر به توافق رسیده‌اند: ۱. رعایت اکید قرارداد آتش‌بس ۷ مارس ۱۹۷۴؛ ۲. عقب‌نشینی سریع و همزمان نیروهای دو کشور از نواحی مرزی؛ ۳. اجتناب از به کار بستن هر نوع اعمال خصمانه علیه یکدیگر؛ ۴. از سرگیری مذاکرات دو کشور بدون هیچ گونه قید و شرط، به منظور حل همه مسائل دو جانبه (همان، ۷۸).

در اجرای قطعنامه یاد شده، وزرای خارجه ایران و عراق در ژانویه ۱۹۷۵ در اسلامبول با یکدیگر ملاقات کردند. این نخستین بار پس از سال ۱۹۶۸ بود که نمایندگان دو کشور در چنین سطح بالایی از مقامات دولتی با یکدیگر مذاکره می‌کردند. سرانجام یک ماه و نیم بعد ایران و عراق در جریان کنفرانس سران عضو اوپک با میانجی‌گری رهبر الجزایر به توافق رسیدند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: ۴۵).

آنچه که بعد از گذشت ۷ سال جنگ سرد و گرم موجب شد تا دو دولت در مورد اختلافات مرزی خود به توافق برسند، دلایل متعددی داشت که مهم‌ترین آن اجتناب از بروز جنگ بین آنها بود. این مسئله موجب شده بود تا دو دولت اجازه ندهند برخوردهای مرزی به جنگی تمام عیار تبدیل شود. دولت ایران تمایلی به شروع جنگ با دولت عراق نداشت. شاه امضای بیانیه الجزیره را چنین توجیه کرد: «ما خواستار جنگ در زمانی که شرق نزدیک به یک بشکه باروت تبدیل شده بود، نبودیم» (Abdulghani, 1984-155). دولت بعث عراق نیز که قسمت اعظم نیروهایش در کردستان مشغول جنگ با کردها بودند، برای درگیر شدن در جنگی تمام عیار با ایران آمادگی نداشت. صدام حسین در این مورد گفت: «امکان بروز جنگ بین ما و ایران یک حقیقت بسیار روشن بود؛ به همین جهت هیچ یک از ما خواستار جنگ نبودیم؛ بنابراین صلح را انتخاب کردیم» (Abdulghani, 1954: 178).

قدرت‌های بزرگ نیز به بروز جنگ بین ایران و عراق تمایل نداشتند. دو ابرقدرت به ایران و عراق توصیه کرده بودند که اختلاف‌های خود را از راه‌های مسالمت‌آمیز حل و فصل کنند. حتی امریکا، ایران را تهدید کرده بود که در صورت بروز جنگ با عراق از ارسال اسلحه برای ایران خودداری خواهد کرد. به همین دلیل، پس از توافق الجزیره، هنری کیسینجر طی نطقی در اجلاس وزیران خارجه سنتو، نقش حساس ایران را تأیید کرد و یادآور شد که از بهبود مناسبات ایران و عراق خشنود است (جعفری ولدانی، ۱۳۷۷: ۱۹۵).



از طرف دیگر، دولت عراق گام‌هایی را به سوی نزدیکی با امریکا برداشته بود و بازرگانان امریکایی چندین قرارداد، از جمله برای تأمین و وسایل حفر چاه نفت، با عراق منعقد کرده بودند. همچنین روابط عراق با شوروی به خوبی سال‌های قبل نبود؛ زیرا نوعی سرخوردگی نسبت به شوروی در عراق بروز کرده بود. شواهد و دلایلی در دست بود که بغداد از نارسایی‌های تکنولوژی شوروی و مخالفت آن با سرکوب قیام کردها در عراق و نیز با اعتماد به نفس بیشتر ناشی از حل مسئله نفت عراق و درآمدهای زیاد حاصل از آن، از مسکو سرخورده است (جعفری ولدانی، ۱۳۶۷: ۲۶۱).

از طرف دیگر، شوروی‌ها نمی‌توانستند بدون به مخاطره افکندن روابط حسنه خود با ایران حمایت بیشتری از عراق به عمل آورند. به همین دلیل آنها خواهان حل مسالمت‌آمیز اختلاف‌های ایران و عراق بودند و درگیری نظامی دو کشور را به ضرر مردم ایران و عراق می‌دانستند. بنابراین از توافق ایران و عراق اظهار رضایت کردند، با این حال این توافق به سود آنها تمام نشد؛ زیرا کاهش نفوذ آنها در عراق را سبب گردید (همان، ۲۶۲).

معاهده ۱۹۷۵ الجزایر؛ فرصت یا تهدید

عهدنامه مرزی و حسن همجواری ۱۹۷۵ براساس اصول مورد توافق دو دولت که در الجزیره به دست آمد و به «اعلامیه الجزیره» معروف است، بسته شد. اصول «اعلامیه الجزیره» عبارتند از:

۱. طرفین مرزهای زمینی خود را بر اساس پروتکل اسلامبول ۱۹۱۳ و صورتجلسات ۱۹۱۴ تعیین می‌کنند.
۲. دو دولت مرزهای آبی خود را بر اساس خط تالوگ تعیین می‌کنند.
۳. طرفین متعهد می‌شوند که در مرزهای خود کنترلی دقیق و مؤثر به منظور قطع هر گونه رخنه و نفوذ که جنبه «خرابکارانه» داشته باشد، اعمال کنند.
۴. مقررات فوق عوامل تجزیه‌ناپذیر برای یک راه حل کلی بوده؛ در نتیجه، نقض هر یک از مفاد فوق مغایر روحیه توافق الجزیره است (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: ۹۸).

در جهت اجرای «اعلامیه الجزیره»، وزرای امور خارجه ایران، عراق و الجزایر از تاریخ ۱۵ مارس تا ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ به ترتیب در تهران، بغداد، الجزیره و بغداد گرد آمدند. نتیجه این چهار نشست، امضای «عهدنامه مربوط به مرز مشترک و حسن همجواری بین ایران و عراق» در ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ بود. این عهدنامه دارای سه پروتکل ضمیمه نیز به شرح زیر

است: پروتکل راجع به علامت‌گذاری مجدد مرز زمینی بین ایران و عراق؛ پروتکل راجع به تعیین مرز در رودخانه‌های بین ایران و عراق؛ پروتکل مربوط به امنیت در مرز ایران و عراق؛ الحاقیه مربوط به بند ۵ ماده ۶ عهدنامه (جعفری ولدانی، ۱۳۶۷: ۲۶۵).

عهدنامه ۱۹۷۵، ۴ موافقت‌نامه تکمیلی نیز دارد که در ۲۶ دسامبر در بغداد به امضا رسید و عبارتند از: موافقت‌نامه راجع به مقررات مربوط به کشتیرانی در اروندرود، موافقت‌نامه راجع به استفاده از آب رودخانه‌های مرزی، موافقت‌نامه راجع به تعلیف احشام و موافقت‌نامه راجع به کلاتران مرزی. عهدنامه ۱۹۷۵ و سه پروتکل منضم به آن و چهار موافقتنامه مذکور، به تصویب قوای مقننه ایران و عراق رسید، اسناد تصویب آن مبادله شد و در دبیرخانه سازمان ملل متحد نیز ثبت گردید (همان، ۲۶۷).

ماده یک عهدنامه ۱۹۷۵، مرزهای زمینی دو دولت را که به موجب پروتکل مربوط به علامت‌گذاری مجدد مرز زمینی بین ایران و عراق تعیین شده است، تأیید می‌کند. به موجب پروتکل مذکور، علامت‌گذاری مجدد مرز زمینی دو کشور توسط کمیته مشترک ایران، عراق و الجزایر و بر مبنای پروتکل اسلامبول ۱۹۱۳ و صورت جلسات ۱۹۱۴ انجام گرفت. به منظور تحدید مرز و نصب علائم مرزی، کمیته‌های فنی متشکل از کارشناسان دو کشور و با نظارت و مشارکت نمایندگان الجزایر به اروندرود و مرزهای زمینی اعزام شدند و در عمل به تعیین خط مرزی تالوگ در اروندرود و تحدید مرز زمینی و نصب علائم و تدارک موجبات بستن مرزهای دو کشور اقدام کردند. علامت‌گذاری نقاط مرزی توسط عراق صورت گرفت. در مورد محل نصب ۲۱ ستون مرزی، بین کارشناسان دو کشور اختلاف نظر به وجود آمد، دولت ایران پذیرفت که محل نصب، توسط حکم الجزایری تعیین گردد. پس از تعیین محل، نصب علائم مربوط، به وسیله ارتش عراق صورت گرفت (پارسادوست، ۱۳۶۷: ۹۸).

به موجب ماده ۲ عهدنامه ۱۹۷۵ و پروتکل مربوط به تعیین مرز رودخانه‌ای بین ایران و عراق، مرز دو کشور در اروندرود از ملتقای نهر خین تا دریا، خط تالوگ تعیین گردید. همچنین در صورت تغییرات ناشی از علل طبیعی در کانال اصلی قابل کشتیرانی، مرز کماکان خط تالوگ خواهد بود. به موجب ماده ۳ عهدنامه نیز طرفین متعهد شدند در طول مرز به طور مداوم کنترل دقیق و مؤثری به منظور پایان دادن به هر نوع رخنه «اخلال‌گرانه» صرف نظر از منشأ آن اعمال دارند (جعفری ولدانی، ۱۳۶۷: ۲۷۳).

همچنین به موجب ماده ۲ موافقتنامه مربوط به کشتیرانی در اروندرود، برای اداره

رودخانه، یک «دفتر مشترک هماهنگی» تأسیس گردید. وظیفه این دفتر عبارت بود از: تأمین و تداوم کشتیرانی در اروندرود، لایروبی، علامت‌گذاری، نقشه برداری، عمق‌سنجی، مطالعات هیدرولیک و هیدروگرافیک، تنظیم تعرفه‌های مشترک و نظارت بر اجرای مقررات مربوط به جلوگیری از آلودگی ناشی از کشتیرانی در رودخانه. به موجب ماده ۹ موافقت‌نامه مذکور، قرار شد که درآمدهای حاصل از کشتیرانی به مصرف هزینه‌های دفتر مشترک هماهنگی برسد (همان، ۲۷۹).

همچنین به موجب این موافقت‌نامه تصمیم گرفته شد راهنمایی کشتی‌هایی که عازم یک بندر ایرانی هستند و یا آن را ترک می‌کنند، توسط راهنمایان ایرانی انجام شود، اما چنانچه این کشتی‌ها عازم یک بندر عراقی باشند و یا آن را ترک کنند به وسیله راهنمایان عراقی راهنمایی شوند. راهنمایی کشتی‌هایی که بین بندر ایران و عراق تردد می‌کنند توسط راهنمایانی انجام خواهد شد که دارای تابعیت دولت بندر مقصد باشند. همچنین هر کشوری به هنگام ورود به اروند و یا هنگام تردد بین بندر آن، پرچم دولت بندر مقصد و به هنگام حرکت به سوی دریا، پرچم دولتی را برخواهد افراشت که بندر آن را ترک کرده است (پارسادوست، ۱۳۶۷: ۱۳۴).

پس از انعقاد عهدنامه ۱۹۷۵، روابط بین ایران و عراق بهبود یافت. در جهت تحکیم روابط دو کشور، نخست وزیر ایران در مارس ۱۹۷۵ بازدید رسمی از عراق به عمل آورد. در آوریل همان سال صدام حسین به طور رسمی از ایران دیدار کرد. سعدون حمادی، وزیر امور خارجه عراق، در ژانویه ۱۹۷۷ دیداری رسمی از ایران به عمل آورد. در جریان این سفر مذاکراتی در زمینه‌های بازرگانی، فرهنگی، آموزشی و حمل و نقل بین دو دولت صورت گرفت. متعاقب آن، عزت ابراهیم‌الدوری، عضو شورای انقلاب و وزیر کشور عراق، در ژوئیه ۱۹۷۷ از تهران دیدار کرد. در طی این دیدار، طرفین به منظور ارتقای سطح همکاری‌ها، ۵ موافقت‌نامه در زمینه‌های کشاورزی، ماهیگیری، بازرگانی، فرهنگی، حمل و نقل، ارتباطات، جهانگردی، انرژی و امور کنسولی امضاء کردند. در ۳ دسامبر ۱۹۷۷ نیز محی‌الدین معروف، معاون ریاست جمهوری عراق، از تهران دیداری رسمی به عمل آورد (جعفری ولدانی، ۱۳۶۷: ۲۸۰).

اما این روابط به ظاهر حسنه و گرم، دیری نپایید. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و سقوط شاه، صدام حسین در راستای سیاست‌های توسعه‌طلبانه حزب بعث، در صدد تجاوز به ایران برآمد. صدام حسین در نخستین گام در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ عهدنامه ۱۹۷۵ را

که مغایر با مقاصد توسعه طلبانه عراق بود، در برابر چشم بینندگان تلویزیون بغداد پاره کرد و چهار روز بعد، ارتش عراق به تصور این که پس از پیروزی انقلاب، ارتش جمهوری اسلامی ایران تضعیف شده، به تحریک امریکا و به خیال پیروزی سریع، به مرزهای ایران تجاوز کرد و جنگی را که به مدت ۸ سال به طول انجامید به دو ملت ایران و عراق تحمیل نمود. به این ترتیب بعد از گذشت ۱۰ سال «نبرد قادسیه» عملاً تحقق پیدا کرده بود.

نتیجه گیری

اختلافات مرزی ایران و عراق پیشینه‌ای تاریخی دارد و به دوران امپراتوری عثمانی باز می‌گردد. ایران و عثمانی به مدت چندین قرن در مورد حاکمیت بر برخی مناطق و سرزمین‌ها با یکدیگر اختلاف داشتند. مرز در واقع پدیده جهان معاصر است و این مسأله در مورد مرزهای ایران و عثمانی نیز صادق است. بعد از این که دو دولت اختلافات خود را در مورد سرزمین‌ها و مناطق حل و فصل کردند، نوبت به حل و فصل اختلافات مرزی رسید. اختلافات دو دولت در مورد مرزها نیز مدت‌ها ادامه داشت و هر چند قراردادهای متعددی در این مورد بسته شد، اما نتوانست به اختلافات آنها خاتمه دهد. به نحوی که اختلافات مرزی از عمر دولت عثمانی نیز گذشت و در دوره جانشین آن، یعنی دولت عراق نیز ادامه یافت. تداوم اختلافات مرزی و سرزمینی ایران با عثمانی و بعد عراق به مدت چندین سده، دلایل متعددی داشت، توسعه طلبی عثمانی و بعد عراق، پیچیدگی مرزها و اهمیت استراتژیکی برخی مناطق، دخالت قدرت‌های بزرگ و اختلافات مذهبی، قومی و ایدئولوژیکی از جمله مهم‌ترین آنها بود.

باور عمومی و تبلیغات دروغین دولت‌های حاکم بر عراق و برخی از نویسندگان عربی و غربی بر این است که اختلافات مرزی و سرزمینی ایران و عراق سرانجام در سال ۱۹۷۵ به سود ایران و به زیان عراق حل و فصل شده است، در حالی که این‌گونه نیست و تمام قراردادهایی که از قرن شانزدهم تا قرن بیستم که تعداد آنها به بیش از ۲۰ قرارداد می‌رسد از جمله عهدنامه ۱۹۷۵ تماماً به زیان ایران بسته شده است. صدام حسین ادعا می‌کرد عهدنامه ۱۹۷۵ به عراق تحمیل شده، زیرا ایران در موضع قدرت و عراق در موضع ضعف قرار داشته است؛ درحالی که از نظر نظامی، آمارها بیانگر آن است که در سال ۱۹۷۵ تجهیزات نظامی دو کشور تقریباً برابر بوده است (جعفری ولدانی، ۱۳۸۴: ۲۰).

از سوی دیگر بروز برخی ناآرامی‌ها و اعتصابات در داخل ایران آغاز شده بود. در



این مورد شاه از حمایت دولت عراق از مخالفین خود نگران بود. بنابراین دولت ایران ناگزیر به بستن عهدنامه ۱۹۷۵ شده و به عبارت دیگر به آن تحمیل شده است. طارق عزیز، وزیر امور خارجه وقت عراق، به صراحت به این مسأله اشاره کرده است. وی در این زمینه می‌گوید: «شاه سابق از اعلام موافقت با مفاد قرارداد دچار تردید شد. به او خبر دادیم اگر پیمان بسته نشود، عراق به ناچار دست کمونیست‌ها را در مرزهای خود با ایران باز خواهد گذاشت. هنوز یک هفته نگذشته بود که قرارداد مورد موافقت شاه مخلوع قرار گرفت» (همان، ۳۲).

اما دلیل مهم‌تر در مورد تحمیل عهدنامه ۱۹۷۵ به ایران این است که این عهدنامه بر مبنای عهدنامه‌های بی‌اعتبار و غیرقانونی قبلی از جمله پروتکل اسلامبول ۱۹۱۳ و صورتجلسات تحدید حدود ۱۹۱۴ بسته شده و دولت ایران با پذیرش این قراردادها، بر انتقال سرزمین‌های خود به عراق صحنه گذاشته است. با این حال، ایران چه قبل و چه بعد از انقلاب، به منظور حفظ روابط دوستانه با دولت‌های عراق و برقراری صلح و ثبات در منطقه، پای‌بندی خود را به عهدنامه ۱۹۷۵ و ضمایم آن همواره نشان داده است. اما در مورد طرف مقابل چنین اطمینانی وجود ندارد. مصداق بارز آن سخنان نسنجیده جلال طالبانی رئیس جمهوری عراق درباره عهدنامه ۱۹۷۵ است که البته بعداً تکذیب شد. با توجه به این امر این احتمال وجود دارد که در آینده نیز شاهد اینگونه اظهارات و یا اقدامات غیردوستانه از سوی رهبران عراق باشیم.



منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۴۸) **امیرکبیر و ایران**، چاپ سوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- بهزادی، حمید (۱۳۵۲) **اصول روابط بین‌الملل و سیاست خارجی**، تهران: انتشارات دهخدا.
- پارسادوست، منوچهر (۱۳۶۷) **ریشه‌های تاریخی جنگ ایران و عراق**، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۷۴) **تحولات مرزها و نقش ژئوپولیتیک آن در خلیج فارس**، تهران: نشر قومس.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۴) **نگاهی تاریخی به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی**، چاپ دوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۶۷) **بررسی اختلافات مرزی ایران و عراق**، تهران: دفتر مطالعات وزارت امورخارجه.
- دوثرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۷۲) **نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل**، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، جلد اول، تهران: نشر قومس.
- وادالا، ا. (۱۳۶۴) **خلیج فارس در عصر استعمار**، ترجمه شفیق جوادی، تهران: کتاب سحاب.
- وزارت امور خارجه ایرانی (۱۳۴۸) **حقایق چند درباره اختلاف ایران و عراق راجع به شط العرب**، تهران: بی‌نا.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۷) **سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی**، تهران: نشر پیکان.

- Abdulghani, Jasim (1984) **Iraq and Iran The Years of Crisis**, Baltimore: The Johns Hopkins University Press.
- Anderson, Malcolm (2010) **Frontiers Territory and State Formation in The Modern World**, Cambridge: Polity Press.
- Aziz, Tareq (1981) **Iraq - Iran Conflict, Questions and Discussion**, T.R.Nali Al- Hadithi, London: Third World Center for Research and Publishing.
- Binder, Leonard (1964) **The Ideological Revolution in The Middle East**. N.J. John Wilpey.
- Chubin, Sharam and Zabih, Sepehr (1974) **The Foreign Relations of Iran**, Berkeley: University of Colifornia Press.
- Curzon, George. N. (1966) **Persian and Persian Question**, New York: Barmes and Noble.
- Gordon, Torry (1969) "The Baath Ideology and Practicae" **Middle East Journal**, autumn.
- Ismael, Tareq (1982) **Iraq and Iran Roots of Conflict**, Cyracuse: Cyracuse University Press.



- Izzi, Khalid (2008) **The Shatt Al-Arab Dispute A legal Study**, London: Third World Center for Research and Publishing Ltd.
- Karpat K. (1964) **Political and Social Thought in The Contemporary Middle East**, London.
- Melamid, Alexander (1968) "Geographical Review of The Shatt Al-Arab Boundary Dispute, **Middle East Journal** xx. No.3.
- Niblock, Tim (2009) **Iraq: The Contemporary state**, London: Crom Helm.
- Onis, Juan (1975) "Iraqi Victory over Kurds Seen as Setback to Soviets", **New York Times**, 6 April.
- Tahirkheli, Shirin and Ayubi, shaheen (ed).(1983) **The Iran- Iraq War, New Weapons, Old Conflict**, New York : Preager.
- Waltz, Kenneth, (1959) **Man, The state and war: A Theoretical Analysis**, New York: Columbia University Press.
- Wilson, Arnold (1917) **Persia: A Political Officers Dairy 1907-1914**. Oxford University Press.

